مطالعات جغرافیا، عمران و مدیریت شهری

دوره ۳، شماره ۱/۱، بهار ۱۳۹۶

صفحات ۶۷- ۵۸

Online ISSN: ۲۴۷۶-۴۸۶۸

Print ISSN: ۲۵۳۸-۲۱۱X

www.irijournals.com

بررسی مکاتب جغرافیایی در جهان اسلام

علی قاسمی نیا [۱]، رحیم حیدری گرجی [۲]، رضا عبادی جامخانه [۳]

[۱] کارشناسی ارشد، رشته جغرافیا گرایش برنامه ریزی شهری- دانشگاه آزاد واحد تهران مرکزی- دبیر آموزش و پرورش شهرستان قائمشهر

[۲] کارشناسی ارشد، رشته تاریخ ایران دوره اسلامی- دانشگاه آزاد واحد شهر ری- دبیر آموزش وپرورش شهرستان قائمشهر

[۳] دانشجوی دوره دکتری رشته تاریخ ایران دوره اسلامی- واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، گروه تاریخ، تهران، ایران.

چکیده

علم جغرافیا با اصطلاح «صوره الارض و قطع الارض» به معنای «پیمایش سرزمین» وارد دین اسلام شد و عواملی چون دستور اسلام به علم‌آموزی، مضامین جغرافیایی قرآن کریم، مسیرهای سفر حج و فتوحات گستردهٔ مسلمانان موجب پیگیری آن شد هدف محقق در این مقاله بررسی دو مکتب مهم جغرافیایی در جهان اسلام که تحت تاثیر مکاتب جغرافیایی هندی و ایرانشهری می باشد که عبارتند از:۱-مکتب عراقی (با دیدگاه مرکز جهان بینی بغداد) ۲-مکتب بلخ با توجه به محوریت مکه و جهان اسلام. مکتب بلخی برخلاف مکتب عراقی به جهان اسلام، بیشتر توجّه دارد تا جایی که پیروان مکتب بلخی، مکّه را مرکز عالم می‌دانند و جغرافیای آن‌ها جغرافیای مذهبی است. مکتب بلخی جغرافیایی، مبتنی بر داده‌های اسلامی به اضافه نگاه علمی‌تر داشته است؛ ولی در مکتب عراقی، جغرافیایی گسترده‌تر و جامع‌تر داشته است.

واژه‌های کلیدی: مکتب های جغرافیایی اسلامی، مکتب بلخ و عراق، البلدان یعقوبی، احسن التقاسیم مقدسی.

مقدمه و طرح مسئله

جغرافیا دانشی است که از مختصات جغرافیایی مکانهای مختلف، محیط طبیعی، آب و هوا، شرایط جوّی، کوهها، رودها، دریاها، جزایر، بیابانها، جنگلها، موقعیت طبیعی شهرها و سرزمینها و همچنین حیات جانوری و گیاهی بحث و گفتگو می‌کند. به تعبیر دیگر، جغرافیا دانشی است که درباره سطح زمین و عوارض طبیعی، آب و هوا، روییدنیها، جنس خاک، فرآورده‌ها، انسانها و پراکندگی آنها در سطح زمین سخن می‌گوید.

پیدایش جغرافیای تاریخی[۱] یا به تعبیر دیگر «توپولومی»[۲]، که شاخه‌ای از جغرافیاست. درباره جغرافیای تاریخی تعریف خاصی وجود ندارد، ولی از گفته محققان تاریخ و جغرافیا برمی‌آید که جغرافیای تاریخی علمی است که از تأثیر محیط جغرافیایی بر وقایع تاریخی، سیر تکامل دولتها و تغییرات مرزی آنها و تاریخ اکتشافات جغرافیایی بحث می‌کند. به عبارت دیگر، جغرافیای تاریخی شامل بازسازی محیطهای گذشته به شیوه بررسی سلسله وقایع در یک زمان یا ارزیابی آنها با توجه به تحولات تاریخی گذشته است.[۳]

اصطلاح جغرافیا (جغرافیا، جائوگرافیا و غیره)، که عنوان کتاب مارینوس صوری (۷۰- ۱۳۲ م) و کتاب بطلمیوس قلوذی (۹۰- ۱۶۸ م) بود، در دوران ترجمه و نقل علوم به زبان عربی به «صورۀ الارض» ترجمه و بعدها عنوان برخی آثار جغرافیایی مسلمانان شد. این اصطلاح نخستین‌بار در رسایل اخوان الصفا به معنای «نقشه جهان و اقالیم» به کار رفت. مسعودی (م. ۳۴۵ ق) نخستین جغرافیادانی است که در تعریف جغرافیا اصطلاح «قطع الارض» یعنی درنوردیدن زمین را به کار برده است، سپس پیشرفت علوم و ترجمه آنها از زبانهای بیگانه و علاقه خاص مسلمانان به علم جغرافیا آنان را به نوشتن رسالات و مقالات متعددی در موضوعات مختلف جغرافیایی وادار کرد که با عناوین «کتاب البلدان»، «المسالک و الممالک»، «صورۀ الارض»، «علم الطرق» و غیره در تمدن اسلامی درخشیدن گرفت. برخی از جغرافیادانان نظیر ابن فقیه (م. ۲۹۰ ق)، صاحب کتاب مختصر البلدان و مقدسی (م. ۳۹۰ ق) صاحب کتاب احسن التقاسیم فی معرفۀ الاقالیم به جغرافیا با دیدی عالمانه‌تر نگریسته و سعی کرده‌اند به‌خصوصیات طبیعی سرزمینها و ویژگی مردم آنها و آداب و رسوم معمول هر یک که برتری و تمایز آنها را نسبت به هم نشان می‌دهد، توجه کنند.[۴] مقدسی آشنایی با جغرافیا را برای همه گروههای جامعه اسلامی، اعم از خلفا، وزرا، بازرگانان، زائران، عیّاران و دیگران لازم می‌دانسته است.[۵]

حال با توجه به موارد فوق این سوالات مطرح می شود:۱-مکاتب جغرافیایی جهان اسلام چند دسته اند ودارای چه ویژگیهایی می باشند؟ آیا مکاتب ونظریات هندی وایرانی در اندیشه جغرافیانگاری جهان اسلام تاثیرگذار بوده است؟ علل گسترش جغرافیا در جهان اسلام چه بود؟

مواد وروش

روش تحقیق در این مقاله روش تاریخی-اسنادی می باشد.

اهداف تحقیق

۱-عوامل گسترش علم جغرافیا در جهان اسلام

۲-تاثیر دانش جغرافیای هند وایران برجغرافیای نگاری مسلمانان

۳-تحلیل مکاتب جغرافیایی جهان اسلام با تاکید بر دو کتاب البلدان واحسن التقاسیم مقدسی

---

[1] _ historical geography

[2] _ topolomy

[3] _ A Dictionary of Geography ;London:9691,p.671.

[4] _ loc.cit.

[۵] ـ احسن التقاسیم؛ ص ۱ و ۲.

تحلیل ویافته های تحقیق

۱- عوامل گسترش علم جغرافیا در جهان اسلام

۱ ـدر آغاز حکومت عبّاسیان و استقرار بغداد به عنوان پایتخت، مسلمانان به جغرافیای علمی آشنا گردیدند.۲ ـفتح ایران، مصر و سند فرصتی بود تا اطّلاعات دست اوّلی از موقعیّت‌های علمی و فرهنگی این سه تمدّن در اختیار مسلمین قرار گیرد و مالکیّت یا دسترسی‌شان به مراکز علمی، آزمایشگاه‌ها و رصدخانه‌های آن‌ها احراز شود. هرچند جریان کسب و جذب دانش بیگانه تا زمان خلافت منصور (۱۳۵ ـ ۱۵۸ ه.ق.) آغاز نشد.۳ ـعلاقهٔ منصور به ترجمهٔ آثار علمی، نقش وزیران در تشویق علما و صاحب‌نظری دانشمندان در توسعهٔ علوم، تأثیر بسزا داشته است. در دورهٔ اوّل عبّاسی به ویژه در عصر منصور، هارون و مأمون، اعتنای به علوم و توجّه به دانش‌های عقلی و بیگانه و نیز برگزاری مجامع و نشست‌های علمی که زمینهٔ اظهار وجود و رقابت را فراهم می‌کرد، شناخته شده است. در گذشته، توجّه به دانش‌های عقلی، بسیار کم بود و بیشتر توجّه به فقه بود. پیدایش جریان معتزله سبب گردید که مسلمانان به دستاوردها و علوم دیگر جوامع و جوامع غیر اسلامی نیز توجّه نشان دهند. کتاب‌های یونانی در این دوره به عربی ترجمه گردید. سه کشور در پیدایش جغرافیای اسلامی نقش آفریدند که عبارتند از:

۱ ـ هند: با ترجمهٔ کتاب «سوریاسیدهانتا[1]» که پاره‌ای تأثیرات کهن یونانی نیز در آن بود، به عنوان منبع دانش نجوم و جغرافیای هند مسلمین شد. بعدها با ترجمهٔ این کتاب‌ها، کتاب‌هایی تحت عنوان زیج در جهان اسلام به وجود آمد، نظیر کتاب «الزیج» ابراهیم بن حبیب فزاری (۱۷۰ ه.ق.)، «اَلسُّن هند الصغیر» محمّد بن موسی خوارزمی (بعد از سال ۲۳۲ ه.ق.)، «اَلسند هند» حبش بن عبد الله مروزی بغدادی (نیمهٔ دوم قرن سوم) که این کتاب‌ها بر اساس سوریا سیدهانتا شکل گرفتند. (مقبول احمد، تشنر، ترجمه گنجی، ۱۳۶۸: ص ۹۲).

۲ ـ یونان: جغرافی بطلمیوس چندین باربه وسیلهٔ مسلمانان ترجمه شد. اقتباس محمّد بن موسی خوارزمی از کار او با اطّلاعات مسلمین درآمیخت. ابن خردادبه، مسعودی و ابن حوقل به مراجعه به آن اذعان کرده‌اند، گرچه ممکن است به اصل کتاب مراجعه نکرده باشند. خود کلمهٔ جغرافیا، کلمه‌ای یونانی است. از دیگر کتاب‌ها کتاب المگست (المجسطی به عربی) کتاب تترابیلیون (المقالات الاربعه) و جغرافیای مارینوس که همراه با نقشهٔ جهان بود. تیمائوس افلاطون (علم کیفیّات جوّی) و متافیزیک ارسطو در تقسیم‌بندی اینان، جهان به سه یا چهار بخش تقسیم می‌شد که هیچگاه نظر مسلمانان را به خود جلب نکرد. (قرچانلو، ۱۳۸۰: صص ۱۷ تا ۲۱)

۳. تأثیرپذیری از ایرانیان: متون جغرافیایی مسلمانان، شواهد و قراین کافی از تأثیرگذاری قوم ایرانی بر جغرافیا و علم نقشه‌کشی مسلمانان حکایت دارد. نویسندهٔ کتاب علم در اسلام می‌گوید: «علم جغرافیا که در داخل جهان‌بینی اسلامی قالب‌ریزی شد و بیش از همه به حدود وسیع اسلام (دار الاسلام) پرداخته است، از منابع متعدّد بابلی، یونانی، هندی و به ویژه ایرانی اقتباس شده است. این نفوذـ همان‌گونه که اشاره شد. ـ در جغرافیای ناحیه‌ای، توصیفی و نقشه‌کشی بسیار چشمگیر و آشکار بوده است از جمله می‌توان کاربرد اصطلاحات ایرانی همانند طیلسان، شابوره، قواره و امثال آن‌ها در وصف شکل ظاهری بعضی سواحل را نام برد.» (طیّبی، ۱۳۸۲: ۶۲) مجموعهٔاطّلاعات جغرافیای ایرانیان را مسلمانان از ترجمهٔ پاره‌ای از آثار و کتب پهلوی که در بردارندهٔ جغرافیای توصیفی امپراطوری ساسانی، راه‌های پستی و جزئیّات دیگر برای مقاصد اداری بود. اقتباس کردند. (زرّین‌کوب، ۱۳۶۲: ص ۷۷)

۲-تأثیر روش‌های جغرافیایی هند، ایران در شکل‌گیری جغرافیای اسلامی

در آغاز خلافت عباسیان و پس از انتقال پایتخت اسلامی از دمشق به بغداد (۱۴۵ ق)، مسلمانان با جغرافیا به صورت علمی آشنا شدند. فتح ایران و مصر و سند، برای مسلمانان فرصتی پیش آورد تا از پیشرفتهای علمی و فرهنگی مردم این سرزمینها

[1] surya-siddhanta

که گاهواره‌های تمدن جهان قبل از اسلام در تصرف ایشان بود، آگاه شوند[۱]. در اینجا باید به گفته سارتون اشاره کنیم که می‌گوید: برای گسترش علم، انتقال به اندازه اکتشاف، اساسی است و میان تمدن و بیماری مسری شباهتهایی وجود دارد؛ زیرا هر دو از راه تماس قومی با قوم دیگر سرایت می‌کند. می‌دانیم که کوفه و بصره از مراکز بزرگ علوم اسلامی به شمار می‌رفتند. میان حیره، مرکز مهم نسطوری‌گری و بصره مراوده علمی و فرهنگی برقرار شد. در بصره که مرکز فرهنگی جنوب عراق بود، سنّت طلبگی بسرعت گسترش یافت. همچنین میراث فرهنگی یونان نیز از ادسّا[۲] (رها) و نصیبین[۳] که دو مرکز آموزش علم یونانی بودند، به جندیشاپور در ایران منتقل شد و سپس از جندیشاپور به بغداد انتقال یافت. از طرفی مراکز آموزش مونوفیزیتها بر خلاف نسطوریان که در جندیشاپور متمرکز بود، به صورت دیرهای پراکنده، از دیگر منابع و مراکز انتقال فرهنگ و دانش یونان به فرهنگ و تمدن اسلامی بود.[۴] (جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج۱، ص: ۱۶)

تأثیر جغرافیای هندی بر جغرافیای اسلامی

روایات اسلامی ارتباط با دانش هندی را چنین بیان کرده‌اند که به سال ۱۵۴ یا ۱۵۶ هجری قمری در سفارت هند در دربار منصور عباسی، دانشمندی هندی به نام کنکه یا کنکا[۵] بود که در شناسایی حرکات کواکب و محاسبه آنها و سایر کارهای نجومی بنابر طریقه دانشمندان قوم خود و مخصوصا روش کتابی سنسکریتی به نام «سوریا سدّهانتا»[۶] تألیف براهما گوپتا[۷] (متولد ۵۹۸ م) ریاضیدان و منجم مشهور مهارت داشت. منصور به او تکلیف کرد که آن کتاب را خلاصه کند. سپس دستور داد تا آن را به عربی ترجمه کنند تا کتابی در دست مسلمانان باشد که آن را مبنای محاسبه حرکات ستارگان قرار دهند.[۸] محمد بن ابراهیم فزاری و یعقوب بن طارق این مهم را انجام دادند و از آن زیجی پدید آوردند که میان دانشمندان مسلمان به سند هند مشهور شد و تا زمان مأمون عباسی که روش بطلمیوس در محاسبه کواکب و جداول فلکی بتدریج متداول شد، جز به زیج فزاری عمل نمی‌کردند. کلمه سدّهانتا (سند هند) در زبان سنسکریتی به معنای معرفت، علم و روش علمی است، اما در محیط اسلامی تحت تأثیر اشتقاقهای عامیانه به «السند هند» مبدل شد که تسمیه عربی دو قسمت هندوستان یعنی سند و هند از آن مایه گرفته است.[۹] دانشمندان برای آنکه میان این کتاب و کتاب سند هند ابو جعفر محمد بن موسی خوارزمی (م. ۲۳۲)، که در زمان مأمون تألیف کرده بود، تمایزی باشد آن را سند هند کبیر نامیدند.[۱۰]

تأثیر جغرافیای ایران بر جغرافیای اسلامی

در متون جغرافیایی مسلمانان شواهد کافی در دست است که از تأثیر ایرانیان بر جغرافیا و نقشه‌کشی مسلمانان حکایت دارد؛ ولی چگونگی انتقال معلومات ایرانی هنوز مشخص نشده است. کرامرز[۱۱] آلمانی اشاره دارد که در قرن سوم هجری قمری تأثیر جغرافیای یونان بر جغرافیای اسلامی غلبه داشته است؛ اما از اواخر این قرن به بعد تأثیر جغرافیای شرقی بخصوص ایران بیش از جغرافیای غربی بوده است؛ زیرا نویسندگان‌جغرافیا بیشتر ایرانی بوده‌اند؛[۱۲] همچنین هنوز جندیشاپور مرکز بزرگ دانش و

---

[۱] ـ علم جغرافیا و تطورات آن در جهان اسلام؛ ص ۹۱.

[2] _ Edessa

[3] _ Nisibis (Nisibe.(

[۴] J خدمات مسلمانان به جغرافیا؛ ص ۱۷.

[5] _ Kanka

[6] _ Surya-Siddhe ?nta

[7] _ Brahmagupta

[۸] ـ تاریخ نجوم اسلامی؛ ص ۱۸۸ و ۱۸۹.

[۹] ـ تاریخ الادب الجغرافی العربی؛ ص ۷۷ و تاریخ نجوم اسلامی؛ ص ۱۸۹.

[۱۰] J تاریخ نجوم اسلامی؛ ص ۱۸۹- ۱۹۰.

[11] .(۹) Analecta Orientalia ;1,741-841.

[۱۲] ـ علم جغرافیا و تطورات آن در جهان اسلام؛ ص ۹۲.

پژوهش باقی مانده بود. تردیدی نیست که مسلمانان با بعضی از آثار پهلوی در نجوم، جغرافیا، تاریخ و ... آشنا شده بودند. بسیاری از این آثار به عربی ترجمه شد و مبنای تألیفات عربی در موضوعات مختلف گردید. مسعودی کتابی فارسی به نام زیج الشاه را به حبش بن عبد الله مروزی بغدادی (وفات میان سالهای ۲۵۰ تا ۲۶۱) نسبت داده است.[۱] او ضمن گفته‌هایی درباره تاریخ ایران از دو کتاب تاریخی هم نام برده است که به قول وی از تاریخهای مهم دوره ساسانی به شمار می‌رفته‌اند؛ همچنین از کتابی فارسی به نام گاهنامه سخن می‌گوید که درباره طبقات پادشاهان ایران، شرح سازمان داخلی دولت ساسانی و ترتیب درجات و مراتب آنان است. این کتاب بخشی از کتاب آیین‌نامه می‌باشد.[۲]

مسعودی می‌نویسد: به سال ۳۰۳ ق/ ۹۱۵ م در شهر اصطخر پارس نزد یکی از بزرگ‌زادگان ایران کتابی بزرگ دیدم که درباره علوم و تاریخ پادشاهان و بناهای آنان بود که در کتب دیگر چون خدای‌نامه و آیین‌نامه دیده نمی‌شد. این کتاب که از خزاین شاهان ایران به‌دست آمده بود، برای هشام بن عبد الملک (۱۰۵- ۱۲۵ ق/ ۷۲۴- ۷۴۳ م) به زبان عربی ترجمه شد.[۳] بعید نیست که مسلمانان اطلاعات خود را درباره جغرافیا و شناسایی اماکن جغرافیایی ایران و نیز مرزهای مملکت ساسانیان و تقسیمات کشوری و اداری آنان از تألیفاتی از این نوع به دست آورده باشند.[۴] در میان مفاهیم و سنتهای جغرافیایی ایران، که اعراب گرفته‌اند، مهمتر از همه تصور هفت کشور یا هفت اقلیم است که بنابراین تصور، زمین به هفت دایره هندسی مساوی تقسیم شده که هر کدام یک کشور یا یک اقلیم است (شکل ۱). دایره چهارم ایرانشهر نام دارد و در قسمت مرکزی ایرانشهر «سواد» قرار گرفته است و شش کشور یا اقلیم دیگر گرداگرد آن واقعند[۵]؛ ولی مسلمانان تصور می‌کردند که زمین پیوسته تحت تأثیر کوه افسانه‌ای قاف بوده و هفت اقلیم زمینی تصاویری است از آنچه در آسمان می‌باشد و در واقع برابر باهفت آسمان است. در علم احکام نجوم برای آن تعبیر دیگری بیان شده است که هر اقلیم همانند با یکی از سیارات و یکی از بروج منطقهٔ البروج است و اقالیم، قرینه‌های زمینی هفت آسمان هستند. این عقیده در نزد بابلیان و یونانیان نیز معروف بوده است.

۳-تحلیلی برمکاتب جغرافیایی جهان اسلام

الف-مکتب عراقی و جغرافیانویسان مشهور این مکتب

در این مکتب آثار ابن خرداذبه، یعقوبی و مسعودی از دو لحاظ با تألیفات سایر جغرافیانویسان همین مکتب تفاوت دارد: نخست اینکه از روش تقسیم زمین به چند اقلیم تبعیت کرده‌اند و دیگر اینکه عراق را با ایرانشهر یکی شمرده و در تقسیمات جغرافیایی خویش آن را مرکز قرار داده و کار تألیف خود را از آنجا آغاز کرده‌اند. به نوشته مسعودی عراق در میان این اقلیمها اقلیم چهارم است، پس برگزیده و اشرف نقاط زمین و سرگل ایرانشهر است.[۶] بیرونی نیز هفت کشور یا اقلیم را که به هفت دایره مساوی تقسیم شده معرفی کرده[۷] و اقلیم مرکزی آن را که شامل خراسان، فارس، جبال و عراق بود، ایرانشهر نامیده است. وی می‌نویسد: آبادانی زمین، از جهت سیاست و گسترش فرمانروایی، به هفت پاره گرد برابر تقسیم شده، بدان‌گونه که شش دایره برابر، دایره هفتم برابر با آنها را در میان می‌گیرد و سبب اینگونه بخش کردن، آن است که پادشاهان بزرگ در ایرانشهر جایگاه داشتند که عراق و فارس و جبال و خراسان است و از ایشان [پادشاهان] بعضی در آغاز روزگار و پیش از آنکه مردمان در همه‌جا پراکنده شده باشند، بر همه این کشورها چیره بودند و ناگزیر بایستی در میانه جای گیرند تا راه رسیدن به آرزوها برای ایشان هموار شود و آنچه را که می‌خواستند به چنگ بیاورند.[۸]

[۱] ـ همانجا.

[۲] ـ فرهنگ ایرانی پیش از اسلام؛ ص ۱۵۹.

[۳] ـ التنبیه و الاشراف؛ ص ۱۰۶.

[۴] ـ علم جغرافیا و تطورات آن در جهان اسلام؛ ص ۹۲.

[۵] (۶). همان؛ ص ۹۲.

[۶] ـ التنبیه و الاشراف؛ ص ۳۶.

[۷] ـ التفهیم؛ ص ۱۹۷- ۲۰۰.

[۸] ـ تحدید نهایات الاماکن ...؛ ص ۱۰۹ و ۱۱۰.

بنابراین اینگونه تقسیم‌بندی هیچ ارتباطی با وضع طبیعی و جغرافیایی یا خصوصیات نجومی نداشته است، بلکه بیشتر بر تغییرات سیاسی یا اختلافات نژادی و زبانی متکی بوده است.[۱] با تأسیس بغداد به عنوان پایتخت دولت عباسی طبعا عراق در جهان اسلام اهمیت سیاسی یافت؛ به‌طوری که ابن خرداذبه عراق را با ایرانشهر برابر گرفت و ناحیه سواد که در زمانهای گذشته دل ایرانشهر نامیده می‌شد، در تقسیم‌بندی جغرافیایی وی مرکزیتی پیدا کرد. او کتاب خود را با وصف سواد آغاز کرده است. (جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج۱، ص: ۲۸)

یعقوبی نیز عراق را مرکز جهان به شمار آورده و آن را سرۀ الارض یا ناف زمین نامیده است. او در وصف مرکز عراق گفته است: بغداد شهر بزرگی است که از نظر وسعت و عمران و آبادی و پر آبی و خوبی هوا در مشرق و مغرب زمین بی‌نظیر است. شهر بنی هاشم و دار الملک ایشان و مرکز سلطنت آنان است و چون در مرکز عالم قرار دارد، آب و هوایش معتدل و گواراست و مردمانش خوش‌سیما و باهوشند و خلق و خوی نیکو دارند.[۲] یعقوبی علاوه بر وصف بغداد، سامره (سرّ من رأی) را هم ذکر کرده است. کتاب او با وصف این دو شهر آغاز می‌شود.[۳]

مسعودی مورخ و جغرافیادان مشهور نیز به برتری عراق اشاره می‌کند و می‌نویسد:

اقلیم چهارم در میان هفت اقلیم از همه معتدلتر و برتر است و عراق در میان این اقلیم، برگزیده و اشرف نقاط زمین است ... و ناحیه‌ای که مدینۀ السلام (بغداد) در آنجاست از لحاظ پاکیزگی و آذوقه بهترین نقاط جهان است.[۴] برخلاف ابن خرداذبه، یعقوبی و مسعودی، جغرافیانویسان دیگری مانند قدامۀ بن جعفر، ابن رسته و ابن فقیه هیچ علاقه‌ای به عراق یا ایرانشهر در آثار خود نشان نمی‌دهند، بلکه بیشتر به مکه و عربستان توجه می‌کنند؛ مثلا قدامۀ بن جعفر برای بغداد فقط بدان سبب که پایتخت مملکت اسلام بوده و از لحاظ سیاسی و اداری مورد توجه بوده است، اهمیتی قائل شده. او در کتاب خود پیش از آنکه راههای بغداد را ذکر کند، راههایی را که به مکه منتهی می‌شود وصف کرده است. بدین ترتیب، قدامۀ بن جعفر در شیوه جغرافیانویسی، از روش هفت اقلیم ایرانی عدول کرده و به بیان جغرافیا از جنبه اسلامی تمایل یافته است. او بیشترین اهمیت را به مرزهای مملکت اسلام که در مقابل دولت بیزانس واقع شده است می‌دهد.[۵] چنین تمایلی در ابن رسته (م. ۲۹۰) نیز دیده می‌شود. او کاملا از سنت ایرانی کناره‌گیری کرده و در ترتیب جغرافیانویسی، مقام اول را به مکه و مدینه داده است.[۶] وی‌هنگام بیان اقالیم زمین، از روش ایرانی هفت اقلیم تبعیت نکرده است، بلکه به اقلیمهای یونانی توجه نموده و می‌نویسد: بعضی عقیده دارند که زمین سطحی است گسترده در چهار جهت مشرق، مغرب، جنوب و شمال و مخلوقات فقط بر یک طرف آن در قسمت بالای زمین یعنی سمت شمال در ربع مسکون قرار دارند.[۷]

ابن فقیه نیز مقام اوّل را به مکه و مدینه داده است. طرز تقسیم‌بندی کتاب او بر روش اقلیمهای یونانی است، ولی در وصف سرزمینهای مشرق، به روش هفت اقلیم ایرانی توجه داشته است.[۸]

مروج الذهب، گزارش تجربیات و مشاهدات مسعودی است که می‌توان آن را دایرۀ المعارف تاریخی- جغرافیایی دانست. مسعودی در این کتاب از زلزله‌ها، شکل‌بندی لایه‌های زمین، طبیعت دریاها و ... سخن گفته است.[۹] همان طور که اشاره شد، مسعودی از پیروان مکتب عراقی در جغرافیاست و اهمیت فراوانی برای عراق و مرکز آن بغداد قائل است. وی در تألیف خود، علاوه بر وصف اقلیمهای هفتگانه[۱۰] به تقسیمات دیگری نیز اشاره می‌کند و می‌نویسد: علمای ریاضی، زمین را به چهار ربع

---

[۱] ـ همان؛ ص ۱۱۰.

[۲] ـ البلدان؛ ص ۲۳۳- ۲۳۵.

[۳] ـ همان؛ ص ۲۳۳ و ۲۵۵.

[۴] ـ التنبیه و الاشراف؛ ص ۳۵ و ۴۱.

[۵] ـ نبذ من کتاب الخراج؛ ص ۲۵۲ و ۲۵۳.

[۶] ـ الاعلاق النفیسه؛ ص ۲۴ و ۵۸.

[۷] ـ همان؛ ص ۲۳.

[۸] ـ مختصر البلدان؛ ص ۱۶ و ۲۳.

[۹] ـ خدمات مسلمانان به جغرافیا؛ ص ۳۸.

[۱۰] ـ التنبیه و الاشراف؛ ص ۳۱- ۳۵.

تقسیم کرده‌اند: مشرق، مغرب، شمال و جنوب. او به تقسیم زمین به مسکون و غیر مسکون، (یعنی آباد و غیر آباد) نیز اشاره دارد.[۱] وی با توجه به اینکه از پیروان مکتب عراقی در جغرافیاست، در روش اقلیمی، از هفت اقلیم ایرانی تبعیت کرده است. او می‌نویسد:

از آثار جغرافیایی دیگری که به روش مکتب عراق نوشته شده، کتاب حدود العالم، از مؤلفی ناشناخته است. این کتاب به سال ۳۷۲ ق/ ۹۸۲ م به فارسی تألیف شده و قدیمترین اثر جغرافیایی به زبان فارسی است که درباره جغرافیای جهان در روزگار قدیم نوشته شده است. نویسنده حدود العالم از آنها بسیار سود برده است. مؤلف قبل از وصف نقاط مسکون دنیا، فصلهایی از کتاب را به دریاها، جزیره‌ها، کوهها، رودخانه‌ها و بیابانها اختصاص داده است.[۲]

ب-مکتب بلخی و ویژگیهای آن و جغرافیانویسان مشهور این مکتب

ابو زید احمد بن سهل بلخی (م. ۳۲۲) در محلی به نام شامستان در نزدیکی بلخ پا به عرصه وجود گذاشت. برای کسب علم و دانش به عراق رفت و از محضر فیلسوف مشهور کندی (م. ۲۶۰) استفاده‌ها برد و در نزد او فلسفه و تاریخ آموخت. پس ازبازگشت به زادگاه خویش، در خدمت شاهزاده بلخ، احمد بن سهل بن هاشم مروزی بود.

بلخی یکی از نخستین مسلمانانی است که به کار نقشه‌کشی پرداخت و اثر مهم وی صور الاقالیم شامل توضیح نقشه‌ها و جداول جغرافیایی است.[۳] روش کار وی چون مورد قبول جغرافیانویسان بعدی قرار گرفت، مکتب بلخی نامیده شد. جغرافیانویسان مکتب بلخی رنگ اسلامی مثبتی به جغرافیا دادند و علاوه بر آنکه کار اساسی خود را بیشتر منحصر در وصف سرزمینهای اسلامی کردند به آن دسته از مفاهیم و اطلاعات جغرافیایی که در قرآن یا در احادیث و اقوال صحابه پیامبر (ص) به آنها اشاره شده بود، اهمیت می‌دادند؛ مثلا بنابر روایتی مجموع خشکیها را به صورت مرغی تصور می‌کردند که سر آن چین، بال راست آن هند، بال چپ آن خزر، سینه آن مکه، حجاز، شام، عراق و مصر و دم آن افریقای شمالی است.[۴] همین روایت اساس کار ترسیم نقشه در مکتب بلخی بوده است.

به نظر می‌رسد این نقشه برداشتی باشد از مشاهده نقشه‌ای از زمین که از ایران قدیم بر جای مانده و مسلمانان به آن دسترسی پیدا کرده‌اند. ظاهرا این نوع روایات که منعکس کننده اطلاعات جغرافیایی قدیم مسلمانان است، در عصر متأخرتر برای مبارزه با اطلاعات علمی مسلمانان، که تازه در شرف رواج بوده، ساخته شده است. ناگفته نماند که بعضی از علمای جغرافیا این روایات را از لحاظ علمی صحیح دانسته‌اند. با اینکه علم پیشرفت کرده بعضی از این روایات در اندیشه جغرافیایی بعضی از مسلمانان و نیز در ترسیم نقشه‌های جغرافیایی تأثیر عمیقی داشته است.[۵] جغرافیانویسان مکتب بلخی، مجموعه خشکیها را به شکل مدور (اشاره به مسطح بودن زمین است) می‌پنداشته‌اند که «بحر محیط» (اشاره به اقیانوسهاست) همچون گردنبندی آن را احاطه کرده و از این بحر محیط یا اقیانوس دو خلیج داخل خشکی می‌شده (مدیترانه و اقیانوس هند) که یک برزخ در بحر قلزم (دریای سرخ) آنها را از یکدیگر جدا می‌کرده است، چنین تصوری مبتنی بر قرآن[۶] بوده است. جغرافیانویسان مکتب بلخی برخلاف پیروان مکتب عراقی، جزیرهٔ العرب را از آن جهت که مکه و خانه کعبه در آن واقع است، ناحیه‌مرکزی زمین به شمار می‌آوردند. این توجیه جدید که بیشترین اهمیت را به مکه و کعبه داده بود، خصوصیت برجسته مکتب بلخی شد. جغرافیانویسان مکتب بلخی در آثار خود فقط به توصیف بلاد اسلامی، که خود به بیست اقلیم تقسیم کرده بودند، پرداختند و در مقدمه کتابهای خود به صورتی کلی از بلاد غیر اسلامی نیز ذکری به میان آوردند. (جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج۱، ص: ۳۶)

---

[۱] ـ مروج الذهب؛ ج ۲، ص ۸۳.

[۲] ـ خدمات مسلمانان به جغرافیا؛ ص ۴۱ و ۴۲.

[۳] ـ همان؛ ص ۳۷.

[۴] ـ مختصر البلدان؛ ص ۳.

[۵] ـ علم جغرافیا و تطورات آن در جهان اسلام؛ ص ۹۱ و ۱۰۴.

[۶] ـ فرقان، ۵۳.

مبنای تقسیم‌بندی آنان به ایالات یا اقالیم، نه بر اساس ترتیب تقسیم به کشورهای مرسوم در ایران بود و نه بر اساس ترتیب تقسیم به اقلیمهای یونانی. تقسیم مذکور جنبه ارضی و طبیعی محض داشت و نسبت به روشهای پیشین پیشرفته‌تر بود و تا حدی جنبه نوپردازی داشت.[1] همان‌گونه که ابن حوقل گفته است، وی از ترتیب هفت اقلیم نقشه قوادیان (قبادیان) که در آغاز کتابش بدان اشاره کرده، پیروی نکرده است. او معتقد است که اگر آن نقشه صحیح هم باشد، باز بسیار درهم آمیخته است.[2] ابو اسحاق ابراهیم بن محمد فارسی اصطخری (م. ۳۴۰) سهم عمده‌ای در اشاعه افکار مکتب بلخی داشته است. از زندگی او اطلاع چندانی در دست نیست، ولی مسافرتهای بسیاری کرده و تجارب حاصل از این مسافرتها را در کتاب المسالک و الممالک خود آورده است. بدون شک او این کتاب را بر مبنای کتاب ابو زید بلخی نوشته است. تألیف اصطخری خود مأخذ معتبری برای جغرافیادانان این مکتب شد.

مقایسه دو مکتب عراقی وبلخی

مکتب بلخی جغرافیایی، مبتنی بر داده‌های اسلامی به اضافه نگاه علمی‌تر داشته است؛ ولی در مکتب عراقی، جغرافیایی گسترده‌تر و جامع‌تر داشته است. تنوّع عناوین نوشته‌های جغرافیایی در میان مسلمانان از گستردگی این دانش خبر می‌دهد که می‌توان گونه‌های آنرا در چهار طبقه تقسیم نمود.۱ ـ در مورد جغرافیای نجومی که کلمهٔ یونانی بود. مسلمانان از اصطلاح علم الاطوال و الاعراض و یا تقویم البلدان استفاده می‌کردند.۲ ـجغرافیای توصیفی را با علم مسالک و ممالک شناسایی می‌کردند.۳ ـدر گفتگو دربارهٔ منزلگاهها از علم البرود (علم برید) استفاده می‌کردند.۴ ـاگر مطالعاتشان رنگ کیهان‌نگاری (وصف جهان) و توصیف و توضیح جهان و عجایب و غرایب داشت وبه آن، نام علم عجایب البلاد می‌دادند، مجموعه این رویکردها و تنوّع‌ها موجب شد که نویسندگان بیرونی و غیر مسلمان جغرافیای اسلامی را دارای ویژگی‌های فراوان بدانند که دسته‌ای از آن‌ها بر اساس کتاب تاریخ الادب الجغرافی العربی نوشته ایگناتی کراچکوفسکی برخی ویژگی‌ها را نام برد:

۱ ـ بالا بودن درک و فهم تاریخی و شعور سیاسی و سلیقهٔ قالب‌ریزی و هنر عرضه کردن مطالب.۲ ـ فراهم آوردن مایه‌های تازه جغرافیایی فراتر از نظریّات موجود. (خود از نزدیک نقاط مسکون و غیر مسکون را مشاهده و شناسایی کردند). ۳ ـعلاقه به زندگی اجتماعی، صناعت، زراعت، لغت و تعلیمات دینی علاوه بر جغرافیای طبیعی و اقلیمی.۴ ـاطّلاعاتی در خصوص سرزمین‌های غیر اسلامی؛ با این توضیح که یونانی‌ها، اطّلاعی از بلاد شرق، خزر، ساحل شرقی آسیا و جاهای دیگر نداشتند؛ ولی مسلمانان از همه جا اطّلاع داشتند.۵ ـتنوّع اساسی رشته‌ها و روش‌ها بدین معنا که هم رسالهٔ علمی دربارهٔ هیئت و ریاضیات داشتند و هم کتاب‌هایی برای عُمّال دیوان‌ها و عامّهٔ مسافران. این گونه نوشته‌ها بسیار مایهٔ لذّت خاطر است؛ زیرا در ضمن پاره‌ای از نوشته‌های بدیع هنری دیده می‌شود.۶ ـ ارائهٔ دلپذیر مطالب خشک و جدّیبه ویژه وقتی که برای عامّهٔ مردم فراهم شده است و آمیختن آن‌ها با هنر داستان و قصّه‌پردازی. کراچکوفسکی، سیر جغرافی اسلامی را چنین می‌نویسد: «جغرافی اسلامی، رشد نمود و سپس افولی را تجربه کرد. قرن سوم، دورهٔ نوآوری و اوج جغرافی اسلامی است و در این دوره، مسلمانان با آثار بطلمیوس و دیگران آشنا شدند. در اواخر این قرن، ما با پدیداری مدخل‌های جغرافیایی مواجه هستیم که برخی برای نویسندگان و برخی برای اهل ادب است. در قرن چهارم با پیدایش مکتب جغرافیایی، همراه با اطلس جهان اسلام، جغرافیا به اوج خود رسید.» (کراچکوفسکی، ق ۱۴۰۸: ص ۱۱۲)

نتایج

علم جغرافی در زمان منصورعبّاسی و به تبع ترجمهٔ کتاب «سنسکریت» به زبان عربی آغاز شد. تعالیم اوّلیّهٔ جغرافیایی را مسلمانان از هندیان آموختند. از سدهٔ ۳ تا ۸ قمری، کتاب‌های جغرافیایی به زبان عربی نگاشته شد که امروزه در جغرافیای تاریخی اهمّیّت خاصّی یافته‌اند. ازاهمعوامل گسترش علم جغرافیا در جهان اسلام می توان به مولفه هایی چون:۱-استقرار بغداد به عنوان پایتخت، مسلمانان ۲ ـفتح ایران، مصر و سند ۳ ـنقش وزیران ایرانی در تشویق علما و صاحب‌نظران و دانشمندان در توسعهٔ علوم ۴-پیدایش جریان معتزله ۵-همسایگی با هند ویونان ومصر.۶-تأثیرپذیری از ایرانیان، اشاره نمود.

[1] ـ همان؛ ص ۱۰۴.

[2] ـ صورة الارض؛ ص ۱۵ به بعد.

در جهان اسلام دو مکتب عمده جغرافیایی نمود یافته است که هرکدامشان دو دیدگاه ونظریه منفکی داشته اند که عبارتنداز:۱-مکتب عراقی: بعد از آنکه بغداد به پایتختی امپراتوری عبّاسی انتخاب گردید، طبیعتاً عراق، جایگاه مرکزی و سیاسی مهمّی در جهان اسلام به دست آورد و به همین دلیل می‌بینیم یعقوبی مرکز جهان (صوره الارض) را عراق می‌داند. به همین دلیل یعقوبی، کتاب البلدان خود را با توصیف بغداد شروع می‌کند و ابن خرداذبه و مسعودی نیز دربارهٔ عراق نظر مشابهی با یعقوبی دارند. ۲- مکتب بلخی: از ویژگی‌های این مکتب عبارتند از:۱ ـ به جغرافیا رنگ اسلامی بخشیدند.۲ ـگذشته از اینکه خودشان را به سرزمین‌های اسلامی محدود کردند و تأکیدشان بر مفاهیم جغرافیایی بود که بر قرآن و یا با احادیث و روایات پیامبر مطابقت داشت؛ مثلاً، خشکی‌های زمین را به پرنده‌ای تشبیه می‌کردند که با حدیثی از عبدالله بن عمرو بن عاص تطبیق داشت.۳ ـآنان مرکزیّت جهان را به عربستان و مکّه و مدینه می‌دادند.۴ ـ نظام تقسیم‌بندی را نه بر اساس تقسیم‌بندی کشور ایرانی و نه بر اساس اقلیم‌های یونانی؛ بلکه بر اساس سرزمین‌ها تقسیم می‌کردند.

منابع

۱. جورج سارتون، مقدمه بر تاریخ علم، ترجمه غلامحسین صدری افشار، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. ۱۳۷۴.
۲. حکیم، محمد تقی خان. *گنج دانش جغرافیای تاریخی شهرهای ایران*. چاپ اول. تهران: انتشارات زرین، ۱۳۶۶.
۳. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۲) تاریخ در ترازو، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲.
۴. زرّین‌کوب، عبدالحسین، (۱۳۶۲)، کارنامهٔ اسلام، انتشارات امیرکبیر.
۵. طیّبی، سیّدمحمّد، (۱۳۸۲)، نشریّهٔ جغرافیا، مقالهٔ «نظری بر جغرافیاپژوهی در تمدّن اسلامی»، پاییز و زمستان، شمارهٔ ۲.
۶. طیّبی، سیّدمحمّد، (۱۳۸۳)، نشریّهٔ معرفت، مقالهٔ «سیری در روش تاریخ‌نگاری یعقوبی»، شمارهٔ ۷۷، اردیبهشت.
۷. فرانتس تشز- مقبول احمد؛ تاریخچه‌ی جغرافیا در تمدن اسلامی؛ تهران: بنیاد دایرهٔ المعارف اسلامی، ۱۳۷۵ ه.ش.
۸. فرهنگ مکتشفین و جغرافی نویسان جهان، نصرالله نیک بین، انتشارات نبوی، چاپ وزیری، ۱۳۷۵.
۹. قرچانلو، حسین، (۱۳۸۰)، جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، تهران، انتشارات سمت، چاپ اول.
۱۰.کراچکوفسکی، (۱۴۰۸)، تاریخ الادب الجغرافی العربی، بیروت، انتشارات: دارالمغرب الاسلامی.
۱۱.لسترنج، گی، (۱۳۷۷)، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمهٔ محمود عرفان، انتشارات: علمی وفرهنگی، چاپ اول.
۱۲.محمّدتقی خان، حکیم (۱۳۷۰)، گنج دانش جغرافیای تاریخی شهرهای ایران، مقدمه عبدالحسین نوایی، تهران: نشر زرین.
۱۳.مسعودی؛ التنبیه و الاشراف؛ بیروت: دار و مکتبهٔ الهلال، ۱۴۲۱ ه.ق.
۱۴.مقبول احمد، تشنر (۱۳۶۸)، تاریخچهٔ علم وتطورات آن در جهان اسلام، ترجمه حسن گنجی، تهران، انتشارات: بنیاد دائره المعارف اسلامی.
۱۵.نهچیری، عبدالحسین، (۱۳۷۶)، جغرافیای تاریخی شهرها، تهران، نشرمدرسه.
۱۶.یعقوبی؛ البلدان؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ ه.ق.
۱۷.یعقوبی، احمد بن یعقوب، (۱۳۶۲)، البلدان، ترجمهٔ، محمّدابراهیم آیتی، انتشارات بنگاه ترجمه ونشرکتاب.

مطالعات جغرافیا، عمران و مدیریت شهری

دوره ۳، شماره ۱/۱، بهار ۱۳۹۶، صفحات ۶۷- ۵۸

Investigation of Geographical Schools in Muslim World

Ali Qasemnia[1], Rahim Heidari Gorji[2], Reza Ebadi Jamkhanah[3]

1. *MA in Geography, Urban Planning; Islamic Azad University, Central Tehran Branch; Teacher in Qaemsharh City*
2. *Islamic Azad University, Shahr-e- Rey Branch, MA in History of Civilization and Islamic Nations, Teacher of schools in Qaemshahr*
3. *Department of History. Science and Research branch, islamic Azad University, Tehran, Iran (Student of P.H.D)*

Abstract

The geography was entered in Islam with the term "صوره الارض و قطع الارض" means "Land Passage" and some factors caused to follow it including the command of Islam for learning, geographic terms of Holy Quran, the pilgrimage routes of Hajj and the wider conquests of Muslims. The purpose of the researcher in this study is to investigate two important geographic schools in Muslim world affected by Hindi and Iranshahri geographic schools such as: 1- Iraqi school (with the sight of the center of worldwide of Baghdad) 2- Balkh school (with regard to the centrality of Mecca and Muslim world). Balkh school, unlike Iraqi school, has more attention to Muslim world as far as the followers of Balkh school know Mecca the center of the world and its geography is the religious geography. The geographical Balkh school is based on Islamic data with more scientific sight, but in Iraqi school, there is the broader and more comprehensive geography.

Keywords: Islamic geographic schools, Balkh school, Iraqi school, Al-BaladanYaqubi, Ahsan Al-Taqasim Moqadasi